

**بررسی تطبیقی ابن سینا  
و داستانهای «حی بن یقظان» و «سلامان و ابسال»**

سید رضا موسوی\*  
عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

**چکیده:**

این مقاله در پی آنست که با یاد آوری اصالت آن دانشمند فرزانه ابتدا به عدم معرفی درست ایشان از طرف برخی نویسندگان عرب اشاره ای گذرا کند و سپس ضمن معرفی دو داستان حی بن یقظان و سلامان و ابسال به آراء صاحب نظران و برخی اشتباهات پیرامون آن و ترجمه، شرح، نظم و بهره برداری از آن توسط آیندگان پردازد. از آن میان به استفاده ابن طفیل و سهروردی از آن و نگارش داستانهای حی بن یقظان و سلامان و ابسال، و غربت غربی اشاره کرده و از شرح کسانی چون ابن زیله (ابن زیلا) و نظم ابن الهباریه و شرح ابن عز را یاد نموده و بالاخره تأثیر ابن سینا بر آیندگان و شرح مضمون آن دو داستان و مقایسه ای اجمالی میان حی بن یقظان با غربت غربی سهروردی را مطرح کرده است.

\* آدرس، تهران - منطقه ۲۲ - میدان المپیک - شهرک صدرا - بلوک ۱۷c غربی - واحد ۲۷ - منزل موسوی

تلفن: ۰۲۱ / ۴۷۱۲۴۹۱

[srmosavi@ut.ac.ir](mailto:srmosavi@ut.ac.ir)

## مقدمه :

بوعلی را همین افتخار بس که همگان از شرق گرفته تا غرب و از عجم تا عرب همه و همه به او می بالند و حتی برخی با اخفای اصل و نسب و مهد پرورش او بخارا، مرکز برخی حکومتها ی اسلامی ایران و کانون نشر علوم و معارف ایرانی و اسلامی، به نوعی سعی در انتساب وی به خویش را دارند. چه اینکه اگر مجالی باشد و در آثار نویسندگان و شعرا و ادبای عرب به دنبال این نکته بگردیم نشانه هایی از آن را خواهیم یافت. دکتر ابراهیم مدکور در مقدمه شفا هر چند از کتاب شفا در حد اعلای آن تقدیر می کند ولی جز آنکه آنرا از میراث اسلامی به شمار آرد سخنی در مورد اصل و نسب و مهد پرورش ابن سینا به میان نمی آورد. او حتی در بحثی با عنوان «الشفاء فی ضوء العصر و البینه» (شفا در پرتو دوران و محیط) در زمینه محل تولد و نشو و نمای او خواننده را به مذهب دینی اش سرگرم ساخته و علیرغم اینکه به وجود زندگینامه ای از او و شاگردش در مورد خود ابن سینا اشاره می کند حتی یک کلمه در یادی از موطن اصلی او ایران به میان نمی آورد و خواننده را به تراجم و تذکره ها و شرح حالها ارجاع می دهد که فقط حاشیه او در مورد این مراجع ۱۳ سطر است. (کتاب الشفاء، ص ۱ - ۳۵)

آیا این کار معنایی جز اخفای اصالت ایرانی آن شهیر دوران و زمان را دارد؟! البته نباید زحمات و تلاشهای هیچیک از دانشمندان و پژوهشگران را نادیده گرفت لکن ضمن تقدیر از ایشان انتظار می رود که در پژوهش خود در راه کشف و پرده برداری از حقیقت، در همه ابعاد آن، توجه بیشتری مبذول دارند.

ما نیز اعتقاد داریم که شخصیتی مانند شیخ الرئیس فقط از آن ایران یا حتی اسلام نیست بلکه به جهانیان تعلق دارد و او انسانی است کامل که باید همگان به او ببالند و همه انسانها از مواهب علمی او بهره بردارند.

## ابن سینا :

«شیخ الرئیس حجة الحق شرف الملک امام الحکماء، ابو علی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی معروف به ابن سینا (تولد افشنه یا خرمیثن ۳۷۰ - فوت همدان ۴۲۸ ق. ) پدر او از مردم بلخ و مادر وی ستاره از اهل افشنه (نزدیک بخارا) بود.

ابن سینا در بخارا کسب علم کرد و در ده سالگی قرآن را از بر نمود و نزد ابو عبدالله ناتلی منطق و هندسه و نجوم آموخت و پایه وی از استاد در گذشت ... آثار فارابی فکر ابن سینا را به خود جلب کرد و مشوق او در مطالعه آثار فلسفی گردید. وی در عنفوان شباب نوح بن منصور پادشاه سامانی را معالجه کرد و از کتابخانه گرانهای او بهره ها برد. ابن سینا بخارا را ترک گفت و

بگرگانج شتافت. و از آنجا بحکم ضرورت به خراسان و سپس به گرگان و ری و همدان و اصفهان شد و آثار ذیقیمت خویش را درین سفرها تحریر کرد. شیخ در همدان به وزارت شمس الدوله رسید و سالهای اخیر عمر را در اصفهان در حمایت علاءالدوله کاکویه گذرانید و در سفری که همراه امیر مزبور به همدان می شد در راه مریض گردید و در همدان در گذشت. «(معین، ۱۳۷۱ش - اعلام)

از آنجا که ابن سینا تحت تأثیر آثار **فارابی** است لذا موجزی نیز در باره او تحریر می شود. ابو نصر محمد بن محمد، فیلسوف بزرگ اسلام در نیمه دوم قرن ۳ و نیمه اول قرن ۴ هـ. ( تولد فاراب [در رودبار رشت] ۲۶۰ هـ. ق - وفات دمشق ۳۳۹ هـ. ق. ) فارابی از ماوراءالنهر برای تحصیل علوم به بغداد رفت و بعد از آموختن عربی در حلقه در س ابو بشرمتی بن یونس حضور یافت و چندی بعد به حران رفت و از یوحنا بن حیلان بخشی از منطق را فرا گرفت و به بغداد بازگشت و به تکمیل فلسفه مشغول شد. فارابی همه کتب ارسطو را به دقت مورد مطالعه و تحقیق قرار داد و به معانی آنها وقوف تام و در شرح و تفسیر آثار ارسطو مهارتی خاص یافت و بدین جهت او را ارسطوی ثانی « یا معلم ثانی نامیدند.

فارابی از بغداد به مصر رفت و از آنجا به خدمت سیف الدوله ... پادشاه حلب و دمشق و شام درآمد و در کنف حمایت وی به تعلیم و تألیف مشغول گردید تا در سن ۸۰ سالگی در گذشت. فارابی در رساله فصوص الحکم برای اثبات توحید، بیشتر به اصول و عقاید نو افلاطونیان و عرفا نزدیک شده و در رساله آراء اهل المدینه الفاضله تحت تأثیر افلاطون قرار گرفته و سعادت بشر را در ایجاد اجتماع کاملی دانسته است که همانند اجتماع روحانی باشد. روش فلسفی او را باید فی الحقیقه یک روش نو افلاطونی اسلامی نامید و این همان روشی است که پیش از فارابی بوسیله کندی شروع شد و بعد از او از طرفی در آثار اخوان الصفاء و از طرفی دیگر در کتب ابو علی سینا به مرحله کمال رسید... (همان مرجع).

### حی بن یقظان :

ابن سینا در کنار آثار مهمی چون کتاب شفاء، قانون، اشارات و کتاب النجاة و دانشنامه علایی آثار دیگری در قالب داستان دارد که در این آثار به فلسفه و عرفان و معراج انسان پرداخته است. که در برخی از این داستانها چون حی بن یقظان (زنده بیدار) آغازگر راه است. و این مسئله ای است که از طرف صاحب نظران عرب نیز مورد تأکید قرار گرفته است. غنیمی هلال در این زمینه

می‌گوید: «بو علی سینا ( ۴۲۸ / ۴۲۷ — ۳۷۰ هـ. ق) نخستین کسی بود که داستان فلسفی را در پوششی عرفانی و صوفیانه و به شیوه ای رمزی معروف به حی بن یقظان به رشته تحریر در آورد.» (غیمی هلال، ۱۹۸۷م، ص ۲۳۰ — ۲۳۱)

### موضوع حی بن یقظان : (عرفان و تصوف یا فلسفه ؟)

ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود می‌نویسد: «ابن سینا مؤلف داستانهای فلسفی حی بن یقظان و سلامان و اِسال است . (سجادی، ۱۳۷۴ش، ص ۲۸ — ۳۰) دو تن از دانشمندان و محققان فرانسوی که در آثار ابن سینا، مخصوصاً رساله حی بن یقظان تحقیق کرده اند در باره آن دو نظر مختلف و متضاد اظهار داشته اند: یکی از آنها هانری کربن است که در رساله ابن سینا و تمثیل عرفانی متن عربی و ترجمه فارسی منسوب به جوزجانی را با ترجمه فرانسوی شرح انتشار داده است ... کربن با مقایسه حی بن یقظان و رساله الطیر و سلامان و اِسال، اینها را سلسله تمثیلهای عرفانی ابن سینا می‌داند و عقیده دارد که این آثار رمزی و تأویلی عرفانی است. کربن بر شارحان حی بن یقظان خرده می‌گیرد که می‌کوشند «نماد» (سمبل) های ابن سینا را با یک «کد» کشف رمز کنند و به نحوه ادراکی کاملاً مختلف که داده های حسی یا خیالی را در می‌یابد و آنها را تغییر شکل می‌دهد، توجه ندارند و به جای اینکه داستان را به صورت نمادها با تغییر شکل و با استحالته اندیشه ای آن را در نظر گیرند آنرا به اصطلاح به عقب بر می‌گردانند ... در حالی که می‌کوشند که نمادها را به شواهد عقلانی دوباره دگر شکل کنند، با این کار آن‌ها را تا مرتبه استعاره‌ها تنزل می‌دهند ... بر روی هم روش کربن در بررسی حی بن یقظان پژوهش تأویلی عرفانی غنوصی ویژه ای است .

دانشمند دیگر فرانسوی «آن ماری گواشون» که در شناخت آثار ابن سینا و شرح و معرفی آنها به زبان فرانسوی شهرت دارد و رساله حی بن یقظان را در ۱۹۵۱ میلادی با ترجمه فرانسوی و شرح و پژوهشی منتشر ساخته، درست بر خلاف نظر به هانری کربن، می‌گوید در حی بن یقظان هیچ اثری از تفسیر عرفانی باطنی و غنوصی (گنوستیک) نیست و تمام مطالب این قصه به مضامین ابن سینا در آثار فلسفی او باز می‌گردد و جمله به جمله حی بن یقظان را می‌توان در این آثار ابن سینا یافت و من در همه اینها نشانی از غنوص نمی‌یابم.»

شرف الدین خراسانی که این قسمت از مقاله مربوط به ابن سینا را در دایره المعارف بزرگ اسلامی نوشته بعد از نقل نظریات گواشون و کربن نتیجه می‌گیرد که ابن سینا دارای اندیشه های غنوصی (گنوستیک) نبوده است بلکه او فیلسوفی عقل گرا است و عرفان او عقل گرایانه (راسیونالیست) است و با عرفان حاصل از جذب و شور و شطح صوفیانه و با طوری (ورای طور عقل)

سرو کار ندارد ، بلکه عرفانی است زائیده مستی عقل ... . قاسم غنی در رساله ابن سینا می نویسد: «کتاب حی بن یقظان قصه ایست فلسفی با بیان مرموز از جنس رموز کتاب دانت» . ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران جلد اول از خلاصه قصه حی بن یقظان و شرح آن کمی نقل کرده و در گنجینه سخن جلد اول بخش بیشتری از ترجمه و شرح جوزجانی را از کتاب هانری کرین آورده و در مقدمه هر دو مورد نوشته است که : «حی بن یقظان از آثار تمثیلی عرفانی شیخ الرئیس ابو علی سینا است . این داستان عرفانی را شیخ در قلعه فرد جان نوشته و در آن شرح حال پیری از اهل بیت المقدس به نام حی بن یقظان آمده است ؛ مراد از این حی بن یقظان اشاره به عقل فعال است که صوفی زاهد را در وصول به حق یاری می کند ...» (همان مرجع) و دکتر معین همین مطلب را در فرهنگ فارسی خود آورده است .

در مجموع به نظر می رسد که بو علی فلسفه و عرفان را در هم آمیخته و معجونی تازه و شفا بخش برای علاقمندان ساخته است .

#### تأثیر ابن سینا بر آیندگان :

پس از ابن سینا این داستان و اسلامان و ابدال که به شکلی تبعی در اثر ابن طفیل آمده است به همین نامها یا حتی با نامی دیگر چون الغربه الغربیه شهاب الدین سهروردی مورد توجه قرار گرفت و جوزجانی اثر بوعلی را به فارسی ترجمه و شرح کرد، ابن زیلا شرحی عربی بر آن نگاشت و ابن الهبایه با الهام از شرح اوقصیده ای عربی ساخت. خواجه نصیر توسی اسلامان و ابدال را به سه وجه بیان می کند که یکی از آنها بر اساس فهرست جوزجانی اثر ابن سینا است و در اشارات و تنبیهات از آن یاد کرده است ، و نسخه ای دیگر بر اساس روایت حنین بن اسحاق است که اصلی یونانی دارد جامی آنرا به نظم کشیده است .

غنیمی هلال به خطا استفاده تبعی اسلامان و ابدال را برای شیخ الرئیس بیان کرده و یا غرضش از لقب شیخ الرئیس ابن طفیل بوده است . و با عنایت به اینکه این لقب در تاریخ برای ابن طفیل نقل نشده است اگر غرض او ابن طفیل بوده باشد این نیز خطاست چون بکاربردن لقبی که برای ابن سینا شهرت داشته است برای کسی که تا کنون این لقب برایش به کار نرفته آنهم در کنار ذکر نامی که لقب از آن اوست، اشتباه می باشد .

البته داستان سلامان و ابسال که ابن سینا در جای دیگر از آن یاد کرده است ظاهراً پیش از ابن سینا نیز سابقه داشته و احتمالاً از ریشه یونانی گرفته شده و توسط حنین بن اسحق از یونانی به زبان عربی ترجمه و روایت گردیده است. (غنیمی هلال، ۱۹۸۷م، ص ۲۳۱) ولی ابن عزرا (ف ۵۷۰ هـ. ق. / ۱۱۷۴ م.) از بوعلی سینا تقلید کرده و اشعاری را به زبان عبری در مورد حی بن یقظان سروده است و شاگرد ابن سینا به نام ابن زیلا نیز آن داستان را به زبان عبری ترجمه و شرح کرده است که بوسیله کوفمن در سال ۷ — ۱۸۸۶ م. در برلن به چاپ رسیده است. (همان مرجع)

آقای دکتر ضیاء الدین سجادی در کتاب خود شرح ابن زیله را عربی و نه عبری دانسته است: "ابو منصور حسین بن محمد بن علی بن عمر زیله اصفهانی (متوفی ۴۴۰ هـ. ق.) از خواص شاگردان بوعلی سینا شرحی به عربی بر قصه حی بن یقظان نوشته که در دست است. "البته او در ادامه سخن خود به آدرس نسخه های متعدد این شرح در کتابخانه های ایران و خارج از کشور و آدرس آن اشاره کرده است. (سجادی، ۱۳۷۴ش.، ص ۱۶ — ۱۸)

بنا بر این سخن غنیمی هلال که این شرح ابن زیله به زبان عبری است درست نیست بلکه «مهرن این رساله را در فرانسه چاپ کرده و به ترجمه عبری رساله توسط کوفمان (۱۸۸۶ م.) اشاره کرده است» (همان مرجع، به نقل از دانشنامه ایران و اسلام ج ۴، ص ۶۱۸ — ۶۱۹)

البته ابن الهبّاریه، ابو یعلی محمد بن محمد بن صالح، ملقب به نظام الدین (متوفی ۵۰۴ هـ. ق.) با الهام از شرح ابن زیله قصیده ای به زبان عربی ساخته است که مطلع آن چنین است:

حی بن یقظان ما حی بن یقظانا      سبحان موجد ذاک الشیخ سبحانا

(سجادی، ۱۳۷۴ش.، ص ۱۹ — ۲۵)

معلوم نیست که اشعاری که گفته میشود ابن عزرا در زمینه رساله فوق سروده است آیا با این اشعار ارتباطی دارد یا نه؟ که در صورت مشاهده آن این مسئله بهتر روشن می گردد. اما چنان که از گفتار مهرن و دایرة المعارف اسلامی بر می آید که ابن عزرا (متوفی ۱۱۷۴ م.) در «حی بن مقیز Khey ben meqiz» حی بن یقظان ابن سینا و تفسیر ابن زیله را به عبری در آورد که کوفمان آن را در تورن به سال ۱۸۸۶ به چاپ رساند. همین «حی بن مقیز» قبلاً در اسلامبول به سال ۱۷۳۶ چاپ شده بود. (همان مرجع، ص ۹۹)

بدیع الزمان فروزانفر نیز مانند غنیمی هلال یک قرن و نیم تقدم ابن سینا بر ابن طفیل را مورد تأکید قرار داده است و در ترجمه حی بن یقظان — ابن طفیل می گوید: پیش از آنکه ابن طفیل داستان حی بن یقظان را به رشته تحریر کشد و از سلامان

وابسال ذکری به میان آورد ابو علی سینا رساله ای به نام حی بن یقظان تألیف کرده و به قصه سلامان و ابسال در کتاب الاشارات و التنبیهاث اشاره گونی نموده است. (فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۴۴ ش، ص ۳۹ - ۱) هر چند که فروزانفر نیز مانند غنیمی هلال هیچگونه مشابهتی میان اثر ابن طفیل با ابن سینا مگر از جهت اشتراک لفظ و عنوان رساله ندیده است ولی خود ابن طفیل در مقدمه داستان اعتراف می کند که از داستان ابن سینا متأثر شده است البته غنیمی هلال پا را فراتر نهاده و می گوید: « ابن طفیل در مقدمه داستان خود به تأثر خود از ابن سینا اعتراف دارد اما او جز اسم و ویژگی کلی فلسفی داستانش چیزی را از ابن طفیل نگرفته است و این اثر فلسفه اشراقی او و ویژگی داستانی روشن او اصالت اثر او را آشکار می کند ». (غنیمی هلال، ۱۹۸۷ م، ص ۲۳۴ - ۲۳۶)

داستان غربت غربی (الغربه الغربیه) سهروردی را نیز باید حی بن یقظانی دیگر با نام جدید از سهروردی به شمار آوریم زیرا شباهت زیادی میان این اثر با داستان ابن سینا وجود دارد و این مسئله نیز مورد تأکید غنیمی هلال قرار گرفته است: «یکی دیگر از قصه های تمثیل عرفانی قصه الغربه الغربیه شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی مقتول در سال ۵۸۷ هـ. ق. است که آثار مهمی به زبان فارسی و عربی از خود به یادگار گذاشته است ... خلاصه این داستان رمزی از جنبه روح و محتوا و تمثیل عرفانی به داستان حی بن یقظان شیخ الرئیس شباهت نزدیک دارد. » (همان مرجع، ص ۲۳۶)

خود شیخ شهاب الدین در مقدمه کوتاهش به دو داستان حی بن یقظان و سلامان و ابسال ابن سینا اشاره می کند: " چون داستان حی بن یقظان را خواندم، هر چند شامل سخنان روحانی شگفت و اشارتهای عمیق و شگرف است، آن را از تلویحاتی که به طور اعظم یا انسان کامل یعنی طامه کبری که در کتب الهیه مخزون و در سخنان رمز آمیز حکیمان مکنون است، عاری یافتم که این اندیشه در داستان سلامان و ابسال که ابن سینا آنرا نیز تألیف کرده، به فراموشی سپرده شده است. و این امر رازی است که مقامات پیروان تصوف و صاحبان مکاشفه بر مبنای آن شکل گرفته است؛ و به این مسئله در حی بن یقظان جز در پایان کتاب آنجا که می گوید: «ولربما هاجر الیه افراد من الناس الی آخر الکلمات ...» اشاره نشده است. لذا بر آن شدم تا به شکل داستانی که آنرا قصه غربت غربی نامیده ام، شمه ای از این معنا را تبیین کنم. " (عباسی داکانی، ۱۳۸۰ ش، ص ۹۸)

چنانکه از عبارت سهروردی پیداست او ابن سینا را در این راه و اصل کامل نمی شمرد و بدیهی و پر واضح است که غالباً آغاز گران به انجام کاری دست زده اند و این آیندگان هستند که آمده اند و کار آنان را پی گرفته و به تکمیل و ارتقاء آن دست یافته اند. همان گونه که ابن طفیل در حی بن یقظان اثری کامل و بدیع تر در زبان و ادب عربی از خود به یادگار گذاشته

است و علیرغم اینکه برخی سعی در کم اهمیت جلوه دادن کار ابن سینا و بزرگنمایی بیش از حد اثر او داشته اند؛ قطعاً اگر ابن طفیل عین همان کار متقدم خود بوعلی را تکرار می کرد هنری نداشت و ارزش هر کار در یک موضوع پیشرفت نسبت به گذشتگان در آن موضوع است. هم از این روست که داستان غربت غربی شیخ شهاب الدین سهروردی که تقریباً هم عصر ابن طفیل است را می ستائیم که حداقل در بعد عرفانی و تصوف طریق تکامل را پیموده است و حتی از ابن طفیل نیز که فیلسوف و ادیبی ماهر است با وجود سن کم پا را فراتر گذاشته و این راه را ادامه داده است.

پورنامداریان اشاره سهروردی به این دو داستان را متضمن دو نکته می داند: «یکی آنکه وی تمایلات اشراقی ابن سینا را در اواخر عمر دریافته و قبول داشته است و این دو داستان را نمونه ها و شواهدی بر صحت آن می داند؛ دوم آنکه ابن سینا را در این طریق کامل واصل نمی داند. قصه غربت غربی در واقع از جایی شروع می شود که حی بن یقظان پایان گرفته است...» (ص ۳۸۳ - ۳۸۴)

البته برخی از نویسندگان به دلیل آنکه احمد امین این سه داستان یعنی حی بن یقظان بو علی سینا، حی بن یقظان ابن طفیل و قصه الغرۃ الغربیة سهروردی را در اثری به نام حی بن یقظان مورد بحث قرار داده است، گمان کرده اند که نام اثر سهروردی هم حی بن یقظان بوده است از جمله فروزانفر که در ترجمه خود از حی بن یقظان ابن طفیل به این مسئله اشاره کرده است: «همچنین گفته اند حی بن یقظان ابن طفیل با تألیفی از شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی به همین نام (یعنی حی بن یقظان) که مرحوم احمد امین آنرا با رساله ابن طفیل به سال ۱۹۵۲ در مصر انتشار داد به هیچ روی مشابهت ندارد.» (فروزانفر، ۱۳۴۴ ش، ص ۲۹)

سخن فروزانفر بدینجا ختم نمی شود بلکه او اثر ابن سینا و سهروردی را لغزی (معمایی) شمرده است که اگر برای آن اهمیتی تصور شود از جنبه ادبی آنست: «حقیقت مطلب آنکه ابن سینا و سهروردی لغزی به نام حی بن یقظان و کنایت از عقل فعال یا روح قدسی ترتیب داده اند که اگر برای آن اهمیتی تصور شود از جنبه ادبی آنست نه از جهت آنکه مطلب تازه بی از مطالعه آن بدست توان آورد.» (همان مرجع)

اما نظر احمد امین — که آقای پورنامداریان آنرا عیناً نقل نموده و اوست که این سه اثر را با هم مقایسه کرده است — با نظر فروزانفر تفاوت اساسی دارد.



احمد امین درجایی از کتاب می نویسد: « ابن سینا حی بن یقظان را عقل متفلسف قرار داده است و ابن طفیل او را انسان عاقل و متصوف و سهروردی او را انسان متصوف که به سبب تصوف به حد اعلائی معرفت می رسد؛ پس انسان ابن طفیل از آنچه انسان ابن سینا رسیده است برتر می رود و انسان سهروردی از آنچه انسان ابن طفیل رسیده است ... » (پور نامداریان، ۱۳۶۷ ش.، ص ۳۸۳ و ۳۸۴)

بنا بر این اولاً چنانکه فروزانفر تصور کرده است اثر سهروردی حی بن یقظان نام ندارد و نام آن الغریب الغریب است و ثانیاً: نه اثر ابن سینا و نه اثر سهروردی فقط یک لغز یا معما نیست بلکه اثری است سمبولیک که نویسندگان گرانقدر و ارجمند آن این آثار را یا برای تقریب به ذهن دانشجویان و یا رهنمایی سالکان در پیمودن راه فلسفه و عرفان و اغراضی بس مهم در آن زمان نگاشته اند.

باید اضافه کرد که ظاهراً آراء نویسندگان عرب چون غنیمی هلال و احمد امین در نویسندگان ایرانی مانند فروزانفر و پور نامداریان بی تأثیر نبوده است زیرا رد پای آراء آنان رابه خوبی می توان در آثار و گفتار ایشان پی گرفت هر چند که این رابطه در هر موضوع و زمانی دو طرفه است و می توان آراء صاحب نظران ایرانی را نیز به خوبی در آثار نویسندگان عربی چون عبدالسلام کفافی و بدیع محمد جمعه و دیگر صاحب نظران عرب زبان و ادبیات فارسی مشاهده کرد.

عبدالحلیم محمود در توصیف ابن طفیل و حی بن یقظان او می گوید: « اگر ابن طفیل به دلیل حضور در قصر، پزشک و به شهادت یکی از بزرگان نجوم، منجم یا ستاره شناس و فیلسوفی الهی بوده، او همچنین ادیب بوده است. و رساله حی بن یقظان به روشنی بر این مسئله دلالت دارد و آنرا ثابت می کند: زیبایی در اسلوب، روانی در ترکیبات و مهارت در بیان، از ویژگیهای اوست و او زبان را با دقتی کامل و سبکی ماهرانه در خدمت اندیشه های خود گرفته است » (محمود - عبدالحلیم، ۱۹۸۷ م، ۷/۱۳ و ۱۴). او همچنین نظر احمد امین را در مقایسه ابن طفیل با ابن سینا به حق می داند که می گوید: « اگر میان ابن سینا و ابن طفیل از جهت ادبی مقایسه ای انجام دهیم، خواهیم دید که ابن طفیل از ابن سینا در زمینه زبان و ادبیات بسی برتر است: عبارت ابن طفیل ادبی و روشن و عبارت ابن سینا پیچیده و دشوار است. چنین به نظر می رسد که ابن طفیل از فرهنگی ادبی عالی تری نسبت به ابن سینا برخوردار است و در بسیاری از عبارات و الفاظ ابن سینا شواهدی وجود دارد که دلالت بر آن دارد که او اطلاعات لغوی خود را از کتابهای ادبی و مؤلفان دانشمند گرفته است و از این جهت عبارت او رساتر و زیباتر است. » (همان مرجع، ۷/۷)

او در گفتار خود و شاهدی که از احمد امین برای خود ذکر می کند سعی در اثبات یک امر بدیهی دارد چرا که ابن طفیل به عنوان یک متفکر و نویسنده عرب باید در عربی قلمی رساتر از یک فیلسوف متفکر ایرانی داشته باشد چرا که زبان عربی زبان مادری اوست و زبانی است که آنرا از کودکی آموخته و با آن پرورش یافته و ادیب گشته است. گذشته از این هر زبانی بسته به زمان دارای ویژگیهای خاصی است یعنی زبان عربی دوران جاهلیت عرب با زبان عربی دوره اسلامی یکسان نیست هر چند که زمانی کوتاه از آن گذشته باشد چرا که تغییرات و تحولات دینی، علمی، فرهنگی، اجتماعی و ... در زبان هر زمان تأثیر می گذارد. مگر می شود زبان عربی زمان ابن سینا پس از گذشت یک قرن و نیم ثابت باقی بماند و تغییری نیابد و ابن طفیل نیز که درمهد زبان و ادب عربی پرورش یافته با ابن سینا که هرچند در سایه فرهنگ و تمدن اسلامی پرورش یافته است و زبان عربی را به نیکی آموخته و اکثر آثار مهم و بی نظیر خود چون شفا را به این زبان نگاشته است - یکسان باشد!؟

ناگفته نماند که ابن طفیل قطعاً غیر از آثار ابن سینا بر آثار دیگر نیز نظر داشته است و تأثیر آنها را نیز نباید در اثر او نادیده انگاشت چه اینکه از مستشرقین گرفته تا احمد امین که فروزانفر نیز به نوعی آنها چنین بیان می کند: « به هر حال چه مأخذ ابن طفیل رساله ابن سینا باشد یا «قصه ذوالقرنین» و «حکایه الصنم و الملک و ابته» که بعضی از مستشرقین گفته اند و احمد امین آنرا نقل و تأیید کرده است؛ این مطلب از اهمیت کار و چیره دستی ابن طفیل در انشاء این رساله نمی کاهد ... » (فروزانفر، ۱۳۴۴ ش، ص ۳۲)

متن اصلی داستان حی بن یقظان ابن سینا چنانکه از مجموع مطالب گذشته در مقایسه آن با اثر ابن طفیل مستفاد شد - عربی است و قصه الغرۃ الغربیه سهروردی نیز عربی است ولی هر سه اثر به فارسی ترجمه شده است و رساله ابن سینا را نیز یکی از معاصران او به فارسی ترجمه و شرح کرده و هنری کربین آنرا همراه با ترجمه و شرح فرانسه در کتابی به نام: **Avicenne et le recit visionnaire** (ابن سینا و تمثیل عرفانی) به چاپ رسانده است.

### ابن خلدون و حی بن یقظان ابن سینا:

ابن خلدون در مقدمه خود ذیل صنعت مامایی می نویسد: «بعضی افراد نوع انسانی از این صنعت بی نیاز می شوند، یا به سبب معجزه مانند پیامبران یا به سبب الهام و هدایت نوزاد ...» و پس از این در باره بطلان عقیده فارابی و حکمای اندلس راجع به عدم انقراض انواع و محال بودن انقطاع موالید به ویژه نوع انسانی بحث می کند ... آنگاه می نویسد: «ابن سینا نظر به

مزبور را رد کرده و با امکان انقطاع و ویرانی عالم تکوین موافقت داشته و گفته است پس از انقراض نوع بار دیگر به علت مقتضیات فلکی ... مجدداً نوع باز گردد و اقتضا کند که خمیره طیبتی مناسب مزاج آن اوضاع با حرارت مناسبی آفریده شود و در نتیجه پیدایش انسانی پایان یابد ، آنگاه تقدیر الهی برای او حیوانی پدید آورد که برای تربیت و پرستاری آن انسان به او الهام شود و آن انسان به مرحله بقا در آید و از شیر باز گرفته شود . این سینا در شرح این موضوع در رساله خویش که آن را حی بن یقظان نامیده بحث کرده است. ( سجادی، ۱۳۷۴ش، ص ۲۶)

### تأثر سهروردی از حی بن یقظان ابن سینا در الغریبه الغریبه :

سهروردی در مقدمه داستان غربت غربی که در پایان زنده بیدار ترجمه حی بن یقظان ابن طفیل درج شده است ، می گوید : « چون داستان حی بن یقظان را خواندم هر چند شامل سخنان روحانی شگفت و اشارتهای عمیق شگرف است ، آن را عاری یافتم از تلحویحاتی که اشاره کند به طور اعظم یعنی طامه کبری که در نامه های خداوندی مخزون است و در رمزهای حکیمان مکنون و هم در داستان سلامان و ابسال که گوینده قصه حی بن یقظان آن را پرداخته ، پوشیده مانده است . رازی است که مقامات پیروان تصوف و صاحبان مکاشفه بر آن استوار است و در رساله حی بن یقظان نیز بدان اشارتی نیست جز در پایان کتاب ، آنجا که آمده بود «بود که یکی از مردمان به نزدیک وی شود تا پایان گفتار ، پس بر آن شدم که اندکی از آن به شیوه داستانی به نام قصه غربت غربیه برای بعضی دوستان بزرگواری پردازم و مرا در آنچه آهنگ کنم بر خدای توکل است .» ( همان مرجع ، ص ۳۴)

کلام سهروردی خصوصاً اینکه بلافاصله به داستان سلامان و ابسال اشاره می کند این تردید را ایجاد می کند که اشاره او به داستان ابن طفیل باشد که شامل هر دو داستان حی بن یقظان و سلامان و ابسال است ولی به هر حال از آنجا که بوعلی نیز — هر چند جدا — به هر دو داستان پرداخته است احتمال اشاره او به دو داستان ابن سینا نیز منتفی نیست .

به علاوه اینکه با توجه به تأکید سهروردی و مضمون داستان غربت غربی ، این داستان به معراجنامه ها بسی نزدیکتر است و صبغه سیر و سلوک عرفانی در آن بیشتر است .

### مقایسه حی بن یقظان بو علی سینا با غربت غربی سهروردی :

باید بدانیم که حی بن یقظان ابن سینا به عقل فعال تعبیر شده که راهنمای پرسش کننده یعنی بوعلی است . عقل فعال سالک و سائل را به همه چیز آشنا می کند و کلید همه علوم از پدر گرفته است . حی بن یقظان به سالک راه همه اقلیتها و حد مشرق و مغرب جهان را می شناساند ، و سرانجام شاهی را معرفی می کند که «از توانایی صفت کنندگان دور شد و از مانده کردن او را به چیزی اندر گذشت ...»

در غربت غربیه راهنما نامه پدر است و بعد از طی مراحل و رسیدن به طور سینا پدر را دیده و او گفته که باید بار دیگر به زندان اصلی باز گردی و آنگاه نزد ما بیایی و به بهشت رسی و گفته است که ما را اجدادی هستند تا به ملکی رسد که جد بزرگتر است و نور نور است و هر چیز قابل آفت و فناست إلاً ذات پاک او « (همان مرجع ، ص ۳۸)

بنا بر این غربت غربی حداقل در سه چیز با حی بن یقظان اشتراک دارد : یکی پرسش کننده در حی بن یقظان و راوی در غربت غربی ، دوم راهنما یعنی پیر داستان بوعلی حی بن یقظان است و راهنمای راوی در غربت غربی نامه پدر است که توسط هدهد به او رسانده شده است . سوم : هدف و مقصد است که همان شاه و ملک در دو داستان است که هر چیزی قابل آفت و فناست دگر ذات پاک او .

البته مشکلات سفر و طولانی بودن آن و گذر از موانع و کوهها و سرزمینها و اقلیمها و ... نیز طبیعتاً در هر دو داستان موجود است هر چند که در اولی پرسش کننده ، شنونده است و در داستان دوم سالک خود عملاً با این مشکلات روبروست .

### مضمون داستان حی بن یقظان بو علی سینا و رموز آن :

غنیمی هلال داستان های حی بن یقظان را ساخته ذهن بشر ، برای تقریب معانی دشوار فلسفی به ذهن با بهره گیری از عنصر خیال توصیف می کند و معتقد است که « این بحث ما را به دریافت بهتر ریشه های پیدایش معراجنامه ها و تکامل آن یاری خواهد نمود.» (غنیمی هلال ، ۱۹۸۷م، ص ۲۳۰ - ۲۳۱) اینکۀ واقعاً فلسفه و مسائل آن تا چه میزان با سیر و سلوک و عرفان اشتراک دارد خود مسئله ای است که برای روشن شدن آن کافی است به تاریخچه و تعاریفات مربوط به هر یک مراجعه شود و این مختصر را مجال آن نیست اما شاید سخن هلال بیشتر شباهتی باشد که اصل و مادر این داستانها یعنی حی بن یقظان بوعلی سینا ، با رساله های سیر و سلوک عرفانی و معراجنامه ها دارد .

با مروری بر این داستان ملاحظه می شود که راوی داستان که به همراه دوستان خود برای گردش به خارج شهر می رود با پیری سالخورده ولی زیبا و فرمند مواجه می شود و پس از آشنایی با او که همان حی بن یقظان (زنده بیدار) است و اهل بیت المقدس پیر به تدریج به راهنمایی راوی که مانند سالک طریق عرفان است می پردازد. و از او می خواهد تا از رفیقان بد با رفتن به غربت جدا شود و به شهرهایی رود که ایشان آنجا نتوانند آمد.

سپس پیر که خود فردی جهان دیده و جهانگرد است، در پی تقاضای سالک، به شرح سفرهای خود به اقلیمها می پردازد و شرایط رفتن به آن اقلیمها را — که با دارا شدن آن می توان بیابانها را طی کرد و به زیر آب دریای محیط فروشد و بی رنج به کوه قاف بر شد — بیان می کند که شستن سر و تن به چشمه آب روان در همسایگی چشمه زندگانی است.

پیر سفر و گذر خود از اقلیمها و زمینهای نه گانه را شرح می دهد که هر یک دارای پادشاهی است و پس از نهمین آنها از مقام پادشاهی سخن می گوید که کسی آنرا ندیده و تا آن وقت به آن نرسیده است و در آنجا کسی که بتوان او را با چشم سر دید، نیست و آباد کنندگان فرشتگان و روحانیون هستند.

پس از آن نیز اقلیمهایی به نام مشرق و مغرب را توصیف می کند که پیش از آن نیز اقلیمهایی وجود دارد و در نهایت پیر پادشاهی بزرگتر را توصیف می کند که هر بار که یکی از اطرافیان او بخواهد نیک در او تأمل کند چشمان او خیره شده و تا زمانی که متحیر از آن باز گردد، خیره می ماند و هر کس که نشان نیکویی از او ببیند همیشه به او می نگرد و چشم از او بر نمی دارد.

و آخرین سخن پیر با سالک آنست که اگر ویژگیها و توان و اراده لازم را برای پیمودن آن راه را دارد وی را به نزد او برد و اگر نه پیر را رها سازد که به دنبال کارهای خود رود. (به رمز و داستانهای رمزی، ص ۳۷۰ — ۳۷۳ / و ترجمه و شرح حی بن یقظان هنری کرین مراجعه شود)

چنانکه در این مختصر معلوم گشت:

۱— راوی داستان با دیدن پیر زیبا و فرمند یعنی زنده بیدار با مقدمات سلوک و مقامات آشنا می شود و در پایان داستان پیر به او می گوید اگر می خواهی که این طریق را بپیمایی و سالک شوی به دنبال من بیا. یعنی داستان حی بن یقظان ابن سینا فقط مرحله اول یعنی آشنایی را برای سالک در بردارد.

۲- در این داستان مسئله غربت و کلماتی با این ریشه و معنا زیاد به کار رفته و اصلاً یکی از شرایط سلوک سالک، غربت شمرده شده است؛ یعنی سفر سالک انفرادی است و باید دوستان خود را رها کند چرا که ایشان دوستان بد هستند و مانع سیر و سلوک. که همین مضمون و لفظ می تواند دستمایه نامگذاری سهروردی در داستان غربت غربیه شده باشد.

۳- در این داستان نیز هر چند در قالب آشنا نمودن راوی داستان - که می تواند سالک شود - سخن گذر از اقالیم زمینی و سفر در اقالیم زمینی و سفر در اقالیم شرق و غرب و وجود پادشاهان و پادشاهی بزرگتر از همه مطرح است اما پیر در واقع گزارش سفر خود و شاید معراج خود را باز گفته است تا اگر سالک بخواهد به همراه پیر که آن راه را رفته است، به سیر و سلوک پردازد.

بنا بر این حی بن یقظان بوعلی سینا را می توان معراجنامه ای به شمار آورد که پیر، معراج و سفر خود را برای دیدار پادشاه بزرگ در قالب بیان آدرس و نشانه های راه برای سالک به نحوی بیان می کند که حتی سالک خود شاید به تنهایی بتواند آنرا طی کند، هر چند که پیر در پایان از او می خواهد تا در صورت تمایل به پیمودن و سلوک راه رسیدن به آن پادشاه بزرگ به دنبال او برود و با او همراه شود.

حقیقتاً آدرسی را که پیر به راوی می دهد بسی گنگ و گیج کننده است و بعید به نظر می رسد که زنده بیدار ابن سینا قصد آن داشته باشد که به سالک بگوید: تو این راهنمایی و آدرس را بیاموز تا خود در صورت نیامدن به دنبال من (پیر)، به تنهایی آن راه را بیمایی. و پیشنهاد "به دنبال او رفتن" نیز می تواند به همین دلیل باشد که قصد پیر فقط علاقمند ساختن و آشنا نمودن راوی با طریقه سیر و سلوک آن راه باشد.

در داستان غربت غربی سهروردی که شباهت زیادی با این داستان دارد راوی داستان که از اولاد شیخ هادی است با برادر خود عاصم (رمز عقل و خرد و نگاهدارنده از گمراهی) - چنان که از معنای لغوی کلمه عاصم نیز مستفاد می شود - عملاً پای به راه گذاشته و سفر خویش را آغاز می کند. مرحله اول این سفر از شرق به غرب است و در دهی که مردمان آن ستمکارند آسیر شده و به چاهی تاریک (قفس و زندان تن) زندانی می شوند و گرفتار امور دنیا می گردند و جز در شب (رؤیا) توان حرکت روحانی نداشته. تا آنکه هدهدی نزد آنها می رود و نامه پدرشان (هادی) را که فرمان به سفر و دست شستن از شهوات می دهد، برایشان می برد. او نیز با تحمل مشقت های سفر و گذشتن از فرزند و طی مقامات با وصف نشانه های راه خود را به کوه طور سینا محل اقامت پدر می رساند.

پدر که پیر مردی نورانی است به او سلام می کند و او پس از کرنش از گرفتاریها و رنجهایش در آن شهر ظالم شکایت می برد. پدر به او می گوید: نیکو رستی اما ناگزیر باید به زندان غربی (دنیا) باز گردی! او از شنیدن این خبر اندوهناک شده ناله سر می دهد ولی به او بشارت می دهند که چون به زندان بازگردی ممکن است که بار دیگر نزد ما به بهشت بازآیی. (غنیمی هلال، ۱۹۸۷م، ص ۲۳۷)

شاید مهمترین نکته ای که در داستان سهروردی مفقود است وجود پیر و مرشد باشد که در داستان ابن سینا (برای راوی) موجود است و راه را رفته و از سالک می خواهد که به دنبال او رود. ولی در داستان سهروردی برادر او عاصم که رمز عقل است فقط او را تا میانه راه همراهی کرده است و این هد هد است که با دادن نامه پدر (هادی و رهنما) به او، وی را به انجام سفر مصمم می کند و او را تا پای کوهی که پدر او در آن سکونت داشته همراهی می کند ولی از آن پس سالک مسیر را تنها می پیماید تا به پدر می رسد.

در داستان غربت غربی نیز مسیر رسیدن به کوه طور محل اقامت پیر نورانی، طولانی است و رسیدن بدانجا مستلزم تحمل مشقت سفر و گذشتن از دوست داشتنی ها چون همسر و فرزند و شهوات است و سالک در مرحله صعود از زمین به کوه محل اقامت پدر یا پیر نورانی تنهاست و در هنگام ملاقات پدر (هادی) او پس از معرفی چند مشترکشان جد اعلایشان را اینگونه معرفی می کند: «ولنا أجداد آخرون حتی یتتهی النسب الی الملک الذی هو الجد الاعظم الذی لا جد له و لا أب... وکلنا عبیده.. وکل شیء هالک الاوجهه» (ما اجداد دیگری نیز داریم تا اینکه نسب ما به پادشاهی می رسد که او بزرگترین جد است که دیگر نه جدی دارد و نه پدری.... و ما همه بندگان اوئیم و هر چیزی جز او هلاک خواهد شد.) که این اوصاف نمی تواند جز از آن پرودگار یکتا باشد.

بد نیست برای آشنایی با حی بن یقظان ابن طفیل که داستانی بسیار طولانی تر از دو داستان دیگر است نظری بر آراء دیگران بیندازیم چنانکه گفته شد یکصد و پنجاه سال پس از وفات ابن سینا ابن طفیل این اثر را نگاشت این رساله به سبک و سیاق داستانهای رمزی و در پوششی از تمثیل عرفانی و فلسفی نوشته شده است و مردم را به فلسفه اشراق از طریق تأمل و تفکر فرا می خواند. (غنیمی هلال، ۱۹۸۷م، ص ۲۳)

فروزانفر در مورد اهمیت این اثر ابن طفیل می گوید: به نظر ما اهمیت آن از جنبه عقلی و تحلیل فلسفی و روشی است که در بیان مسائل علم طبیعی و الهی پیش گرفته و نشان داده است.... دیگر از جهات اهمیت آن حسن سلیقه اوست در نظم و

ترتیب مسائل، بدین طریق که ابتدا از امور محسوس و نزدیک به حس شروع نموده و بتدریج مطلب را از حس به مباحث کلی اجسام و علم طبیعی کشانیده و با زبر دستی و مهارت بی نظیری مسائل روانشناسی و علم الهی را مورد بحث و نظر قرار داده و با این همه روش تقریر و طرز بحث او کاملاً طبیعی است و جمیع جهات و موازین حسی و خارجی در آن رعایت شده است هرچند که مطالب آنرا در تمام کتب فلسفه و بخصوص در آثار ابن سینا می توان دید و غرض آن که جمع حکمت و شریعت است در رسائل اخوان الصفا و بعضی از مؤلفات ابن سینا هم منظور بوده است .... (فروزانفر، ۱۳۴۴ ش، ص ۳۷)

و برآساس گفته فروزانفر "دیدگاه ابن طفیل با فلاسفه ای چون فارابی، ابن سینا غزالی متفاوت است و در مقدمه داستانش از ایشان انتقاد می کند." (همان مرجع، ص ۳۸) ولی اگر به مقدمه مذکور مراجعه کنیم او می گوید: "کسی که در جستجوی حقیقت است باید به جد تمام در کسب آن بکوشد و من در این راه قدم نهادم و به لطف خدا در من حالتی پدید آمد که از طور لفظ و عبارت بیرون بود و از سخن و تصور خارج، اما حالتی بود که حال و قال و بحث و کشف را با هم آمیخت و مرا خاموش نکرد بلکه به افشاء اسرار به اجمال و کنایت نه به تفصیل و تصریح وادار شدم، مانند راز گشایی بعضی از صوفیه که یکی گفت "سبحانی ما اعظم شأنی" (منسوب به یزید بسطامی است). و دیگری گفت "انا الحق" (منسوب به حسین بن منصور حلاج است). و آن دگر گفت: "لیس فی الثوب الاالله" (ر. ک. غزالی نامه تألیف همایی) و شیخ ابو حامد غزالی را چون چنین حالتی عارض شد گفت:

فکان ما کان مما لست اذکره      فظن خيراً و لا تسأل عن الخبر "

[عبدالله بن المعتز عباسی (حاشیه ۴ ص ۲۱ زنده بیدار)]

او همچنین به انتقاد از ابن الصائغ و فارابی و بوعلی و غزالی پرداخته است و در پایان مقدمه اش روش خود را در کشف حقیقت بیان می کند و می گوید: «این حقیقت یابی و کمال علمی با تتبع اقوال غزالی و ابو علی سینا و تلیف آنها با هم حاصل شده و از راه بحث و نظر حق را دریافته، پس از طریق مشاهده به این ذوق رسیده و جمع بین صورت و معنی و ذوق و نظر کرده است». (سجادی، ۱۳۷۴ ش، ص ۵۵)

سید ضیاء الدین سجادی حی بن یقطان ابن طفیل را چنین توصیف می کند که: «ابن طفیل، فیلسوف دانا و متدین، عقاید فلسفی و دینی و عرفانی را به صورت رمز و تمثیل با بیانی عالی و جالب به نگارش آورده که با روایت این قصه از دیگران به کلی متفاوت است... اجزاء قصه حی بن یقطان و بخشهای مختلف آن از داستانهای قرآن کریم و قصص انبیا مایه گرفته و



همانندی بسیار به روایات اسلامی و نیز به اسطوره های ایرانی دارد و عقاید فلاسفه اسلام و عرفان اسلامی را درهم آمیخته است.» (همان مرجع، ص ۷۷)

بنا بر این باز این خود ابن طفیل است که حی بن یقظان و سلامان و ابسال خود را حاصل بهره گیری از اقوال ابن سینا — اگر چه نه فقط از حی بن یقظان و سلامان و ابسال — و تلفیق آن با اقوال غزالی و تتبع در آنها می داند .  
و با عنایت به اینکه این داستان از نظر آغاز و متن داستان و سیر حوادث با داستانهای حی بن یقظان متفاوت است لذا ما طبیعتاً به مقایسه آن با آثار همنام نمی پردازیم . و همه غرض ما این است که بگوئیم وقتی که خود ابن طفیل در چند جای از داستان خود به بهره گیری از اقوال ابن سینا اعتراف می کند چرا برخی سعی در نادیده گرفتن آن دارند و بدین وسیله سعی می کنند تا زحمات گذشتگان را به فراموشی سپارند .

#### مضمون داستان سلامان و ابسال :

یکی دیگر از داستانهای فلسفی با تمثیلهای عرفانی به زبان عربی قصه سلامان و ابسال است که شیخ الرئیس در اشارات خود از آن یاد کرده است . (همان مرجع)  
در مورد داستان سلامان و ابسال بوعلی نیز که فقط نسخه تلخیص شده آن توسط شاگردش جوزجانی در دست است . نیز باید بگوئیم که نام این داستان و مضمون فلسفی و رمزی آن است که با روایت یونانی آن که بیشتر مضمون اخلاقی و تربیتی دارد مشترک است که توسط حنین بن اسحق به عربی ترجمه شده است . و در روایت یونانی سلامان نام پسر یکی از پادشاهان یونانی به نام هرمانوس است و از آنجا که به تدبیر حکیم دربار بدون مادر بدنیا آمده است . دایه ای جوان به نام اُبسال به او شیر می دهد و سلامان پس از بلوغ دل در گرو دایه خود اُبسال می دهد که بقیه داستان بیشتر حول محور تهدیدات ، تدابیر و پند های پدر و حکیم برای آزاد تا در نهایت پس از غرق شدن ابسال و نجات سلامان از دریا او را آماده می سازند تا سزاوار تکیه زدن بر تخت پادشاهی گردد . و خواجه نصیر طوسی همین داستان را در شرح اشارات رمز گشایی کرده است و جامی آن شاعر توانا نیز این روایت را با شرح و تأویلی عرفانی در بحر مثنوی به نظم کشیده است .

اما سلامان و ابسال در خلاصه نقل شده توسط شاگرد بوعلی سینا دو برادرند و داستان پیرامون عشق همسر سلامان به ابسال برادر کوچکتر اوست و ابسال یوسف وار(ع) از تقاضای زلیخا گونه همسر سلامان سر باز می زند و نیرنگهای همسر سلامان آگاه

شده و خود را از دام او می رهاند و به کشور گشایی روی می آورد و در نهایت نیز پس از ماجراهایی که در داستان به تفصیل آمده است توسط همسر سلامان مسموم و کشته می شود و سلامان نیز پس از شنیدن خبر مرگ برادر سخت اندوهگین شده ، گوشه عزلت می گزیند و در مناجات با خداوند تعالی ، حقتعالی او را بر حقیقت امر آگاه می سازد و او نیز دستور می دهد تا از همان زهر به همسرش بخوراند.

بنا بر این داستان سلامان و اِیسال بو علی با سلامان و اِیسال حنین بن اسحق و هم با روایت عربی آن متفاوت است و روایت بوعلی سینا تا حدودی به داستان قرآنی حضرت یوسف (ع) شباهت دارد . و به همین دلیل است که خواجه نصیر طوسی نیز روایت حنین بن اسحق را با هدف ابن سینا در اشارات در یک راستا ندانسته ، این داستان یعنی خلاصه نقل شده شاگرد ابن سینا را با هدف او هماهنگ می داند و خطای امام فخر رازی در مورد ناهماهنگی غرض ابن سینا در اشارات با داستان روایت حنین بن اسحق یا روایت عربی و «حکم ستم ابن سینا نسبت به خواننده» را از طرف فخر رازی ناروا دانسته ، اصلاح می کند . أمّا اشاره ابن سینا در مقامات عارفان این است که می گوید : « هر گاه داستان سلامان و اِیسال به گوش تو رسید توجه داشته باش که سلامان ضرب المثلی است برای تو و اِیسال ضرب المثل درجه تو در عرفان است ، اگر از اهل عرفان هستی . پس اگر می توان رمز راحل و بیان کن» (ملکشاهی ، ۱۳۶۳ش ، ص ۵۳۱)

والسلام

سید رضا موسوی اردیبهشت ماه ۸۳ شمسی

## منابع و مراجع :

- ملکشاهی\_حسن، ترجمه و شرح اشارات و تنبیهاات ابن سینا، سروش، تهران، چاپ اول ۱۳۶۳ ش.
- ابن طفیل ، زنده بیدار ، ترجمه فروزانفر - بدیع الزمان ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۳۴ .
- بدیع جمعه - محمد ، دراسات فی الادب المقارن ، دارالنهضة العربیة بیروت ، ط ۲ - ۱۹۸۰ .
- پور نامداریان ، رمز و داستانهای رمزی ، انتشارات علمی و فرهنگی ، چاپ دوم ، ۱۳۶۷ ش.
- روشن - محمد ، سلامان و آسسال جامی ، اساطیر ، چاپ اول ۱۳۷۳ .
- سجادی، سید ضیاء الدین، حی بن یقظان و سلامان و اسسال، سروش، تهران، چاپ اول ۱۳۷۴ ش.
- عباسی داکانی\_پرویز، شرح قصه غربت غربی ، نشر تندیس، تهران چاپ اول، ۱۳۸۰ .
- غنیمی هلال - محمد ، الادب المقارن ، دارالعودة، بیروت - ۱۹۸۷.
- غنیمی هلال - محمد ، دراسات و نماذج فی مذاهب الشعر و نقده ، نهضة مصر ، قاهره (دون تاریخ)
- فروزانفر ، بدیع الزمان ، زنده بیدار ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۴۴ ش.
- کفافی ، محمد عبد السلام ، فی الادب المقارن ، دارالنهضة العربیة ، بیروت ، ط ۱ - ۱۹۷۱.
- محمود - عبد الحلیم ، المجموعه الكاملة ، فلسفه ابن طفیل ، دارالکتاب اللبنانی و المصری ، ۱۹۸۷ م .
- معین\_محمد ، فرهنگ فارسی ، امیر کبیر ، چاپ ۸ ، تهران - ۱۳۷۱ ش.